

## در حاشیه شرح شوق\*

(قسمت ششم)

دکتر محمدرضا ضیاء

پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی

(یادداشت‌هایی بر کنار شرح حافظ دکتر سعید حمیدیان)

۱. ص ۹۱۴ در شرح غزل «خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت / به قصد خون من زار ناتوان انداخت»

نوشته‌اند: «بسیاری از شاعران دارای غزل همروال این‌اند، چون عراقی، سعدی، سیف فرغانی، امیر خسرو، خواجه، عبید و کمال خجندی...» یکی دو تا از این غزل‌ها را نیز ذکر کرده‌اند، ولی نگارنده می‌پندارد، حافظ بیش از همه اینها تحت تأثیر رفیع‌الدین لنبانی بوده که بر همه شاعران پیشین نیز تقدّم دارد و گویی غزل او جوابی به شعر رفیع‌الدین است:

به سنبلی که عذارت بر ارغوان افکند / هزار شور درین جان ناتوان افکند  
بگو که تیر جفا بر که راست خواهی کرد / که ابروی تو خمی باز در کمان افکند (دیوان رفیع‌الدین لنبانی، ص ۵۵)<sup>۱</sup>

اصلاً انکار مطلع غزل حافظ، پاسخ بیت دوم رفیع‌الدین است.

۲. ص ۹۳۵ درباره بیت «هر که زنجیر سر زلف پری روی تو دید / دل سودازده اش بر من دیوانه بسوخت» به درستی گفته‌اند: «این که "پری روی" صفت زلف واقع شود، اندکی نامتعارف است. حافظ با وجود سعی فراوانش در بهنجاری زبان... به ندرت از ترکیباتی نامألوف بهره می‌گیرد

\*هر بار تکرار می‌کنم که: این سلسله یادداشت‌ها، نقد کتاب به معنی مرسوم آن نیست. استاد بزگورار ما جناب دکتر حمیدیان شرحی درجه اول بر حافظ نگاشته‌اند و این یادداشت‌ها بهانه‌ای ست برای این که بار دیگر یادآور شویم که چشمه جوشان حافظ، تمامی ندارد و هر بار نکات ناگفته از نو رخ می‌نماید.

۱. این قصیده در مجمع الفصحا (ص ۸۶۹ چاپ مصفا، انتشارات امیرکبیر) به نام رفیع‌الدین نیشابوری آمده و لغت‌نامه نیز آن را به نقل از همین منبع در ذیل اشعار رفیع‌الدین نیشابوری آورده. گویا منبع کتاب «شاعران هم‌عصر رودکی» (احمد اداره‌چی گیلانی، انتشارات بنیاد موقوفات افشار) نیز هدایت است که آن را به نام همین شاعر آورده است.

چون روی مه‌پیکر (۸۵/۱). به گمانم از همین روست که کاتبان برخی نسخ خواسته‌اند مشکل را آسان سازند و آن را به "زلف پری روی دید" تغییر داده‌اند.

نکته باقی، صحبت‌های دقیق مرحوم عیوضی‌ست که اگر به سطور مزبور افزوده می‌شد، لطف سخن مضاعف و پیچیدگی‌اش باز می‌شد: «ظاهراً نسخه نویسان به معنی "پری روی" واقف نبوده و به خیال خود متن را اصلاح کرده‌اند.<sup>۱</sup> ضبط صحیح همان ضبط نسخه ۸۱۳، ۸۱۸، ۸۲۳ است. "پری روی" یعنی پری‌سان و پری‌دیدار و این ضبط با سودازده و دیوانه و به تبع آن با زنجیر نهایت تناسب را دارد. اما "پری" نوعی قماش بوده و در نهایت ملایمی به سان مخمل، خوابکی هم دارد و رنگارنگ است و از آن فرش و مسند سازند (فرهنگ معین، ذیل پری) بنابراین "پری روی" وصف زلف است» (حافظ برتر کدام است؟، ص ۶۰)

۳. ص ۹۶۲ درباره بیت «زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید / که گفته سخن می‌برد دست به دست» نوشته‌اند: «گفته سخن: به نظر می‌رسد که هردو یکی و از مقوله مترادف باشد، اگرچه... حافظ به طور معمول از استعمال مترادف تام ابا و اکراه داشته... اما این یکی از موارد نادر ترادف در شعر اوست. زرین کوب "گفته" را به "سخن گفته شده" می‌گیرد در برابر "سخن نگفته"، و بدین سان به توجیه آن می‌کوشد<sup>۲</sup>... اما احتمالی - گرچه نه زیاد - هست که "گفته‌ای" ("ی" مخاطب) بوده باشد... یعنی: زبان قلم تو نمی‌تواند شکر این نعمت را که به قول خودت سخن اشتهار تمام یافته است، ادا کند...»

استاد شفیعی کدکنی سال‌ها پیش مقاله‌ای درباره این بیت و اصطلاح «گفتن» در شعر حافظ نوشته است (یک اصطلاح موسیقایی در شعر حافظ. فصلنامه ماهور. شماره ۱۵، بهار ۱۳۸۱) «کاتبان دوره‌های بعد که معنی «گفته سخن» را نمی‌دانسته‌اند، آن را به «تحفه سخن» و «شکر سخن» و امثال آن تغییر داده‌اند. (همان) سپس نشان داده‌اند که «گفته» در معنی شعری که به آواز خوانده شود، یعنی چیزی در حد ترانه و تصنیف و امثال آن از قرن‌ها قبل از حافظ در زبان فارسی رواج داشته است» (همان) گمان می‌رود با وجود آن مقاله و شواهدی که در آن ارائه شده، دیگر شبهه‌ای در معنی بیت باقی نماند.

۴. ص ۹۷۹ در شرح «سر فرا گوش من آورد و به آواز حزین / گفت کای عاشق دیرینه من، خوابت هست؟» نوشته‌اند: «حزین: اندوهناک، غمگین (معین) اما به گمان این نگارنده، حزین در اینجا یعنی آرام، نرم، رقیق، ملایم و به نجوی؛ معنایی که در فرهنگ‌های فارسی ندیده‌ام...» و در ادامه نیز شواهدی بر صحت برهان خود ارائه کرده‌اند. بی‌آنکه در درستی این ادعا شکی وارد کنم، می‌افزایم که: سالها پیش استاد هاشم جاوید در حافظ جاوید، (انتشارات فرزانه روز، چاپ ۱۳۷۶،

۱. قزوینی بیت را فاقدست و سایه «زنجیر سر زلف پری روی دید» آورده که نباید اصیل باشد، نیساری نیز در ابتدا «زلف پریشان تو دید» آورده بود ولی در چاپ‌های بعد آن را اصلاح کرد.
۲. سودی نیز در شرح خود کم و بیش چنین نظری اظهار داشته است.

ص ۳۸۹) مقاله‌ای در این مورد نوشته و به این مسأله اشاره کرده‌اند. دکتر میلاد عظیمی نیز (بدون اشاره به کار جاوید) در ص ۱۱۹ سفینه شمس حاجی، (انتشارات سخن، ۱۳۹۰) شواهدی در تأیید همین معنی ارائه کرده است.

۵. ص ۹۹۲ درباره «به جانِ خواجه و حقِ قدیم و عهدِ درست / که مونسِ دم صبحم دعای دولت تست» هیچ توضیحی نیاورده‌اند. دکتر محمد راستگو ضمن اشاره به ضبطِ بعضی نسخ (به جانِ یار و به ...) به درستی به برتریِ ضبطِ متن فتوی داده و گفته‌اند: «"به جانِ خواجه و ..." موسیقیِ زیبایی‌تری دارد و چون گونه‌ای "از کیسه خلیفه خرج کردن" است با طنزی ظریف همراه است.» (حافظ راستگو، ص ۸۸)

۶. ص ۱۰۰۱ «مرنج، حافظ و از دلبران حافظ مجوی / گناهِ باغ چه باشد چو این درخت نژست» درباره «حفاظ» توضیح داده‌اند ولی به تفاوت در ضبط «چو این درخت / گیاه» نپرداخته‌اند. از تصحیح‌های معتبر، قزوینی و به دنبال او سایه «گیاه» آورده‌اند (نیساری نیز ابتدا «گیاه» داشت، ولی در چاپ‌های بعد «درخت» آورده) و از سی و شش نسخه قرن نهمی، ده نسخه «گیاه» دارد که از آن میان فقط نسخه خلخالی (و نسخه ۸۰۷) به نسبت کهن است و سایر نسخ کهن، فاقد این ضبطند. مرحوم عیوضی در توضیح دلیل برتری «درخت» بر «گیاه» (که جاوید و خرمشاهی آن را به دلیل جناس با «گناه» ضبط برتر شمرده‌اند و نیز نوشته‌اند: «"درخت" با داشتن "خ" خوشاهنگ نیست») نوشته «اگرچه آمدن "گیاه" در کنار "گناه" از لحاظ صنعت تجنیس حُسنی دارد ولی خواجه هرگز معنی را فدای لفظ نکرده است. درین بیت "درخت" ناظر به "حفاظ" است و حفاظ یعنی "حفظِ حقوق" یا "عهد و وفا" و تشبیه این هردو به "گیاه" از اهمیت موضوع می‌کاهد. وانگهی گیاه در هرجا می‌روید و این اختصاص به باغ ندارد. "درخت" است که رستن آن در باغ معهود و مورد انتظار است و نیز به خاطر بیاوریم: "درختِ دوستی بنشان که کام دل به بار آرد." اما علت خوشاهنگ نبودن "خ" معلوم نشد. (حافظ برتر کدام است؟، ص ۶۳)

حُسنِ دیگری که ضبط «درخت» دارد، تناسبی است که آن را «ایهامِ تصحیفِ تناسب» نامیده‌اند؛ «در نظم و نثرِ قدیم فارسی، گاه در یک مصراع یا یک بیت یا یک عبارت، دو کلمه یا بیشتر یافته می‌شود که اگر تغییری در نقطه‌ها یا حرکات... داده شود یا همزه‌ای حذف گردد یا سرکشی افزوده یا کاسته شود، میان آن دو یا چند کلمه نوعی تناسب (=مصراع‌نظیر، طباق...) حاصل می‌آید که زیباست و حافظ به ایجاد این گونه زیبایی رغبتی دارد... در بیتِ محلِ بحث نیز، شاعر به ایجاد همین رابطه میان "درخت" و "گناه" پرداخته است؛ بدین معنی که اگر نقطه "گناه" را برداشته دو نقطه در زیر آن نهیم، "گیاه" می‌شود که با درخت و باغ تناسب دارد...» (جمشید سروشیار، بسوخت دیده ز حیرت، نشر دانش، زمستان ۱۳۷۸، ص ۶۰)<sup>۱</sup>

۱. بعدتر فرزاد ضیایی حبیب آبادی با اشاره به همین سخن استاد سروشیار، مقاله‌ای مفصل و تحقیقی در این صنعت نوشته است. کتاب ماه ادبیات و فلسفه، خرداد و تیر ۱۳۸۱، صص ۵۴ تا ۶۷.



۷. ص ۱۰۰۴ «چه ملامت بود آن را که چنین باده خورد / این چه عیب است بدین بی‌خردی، وین چه خطاست» ایهامی در این بیت هست که نه ایشان و نه گویا دیگر شارحان بدان اشاره نکرده‌اند؛ «چنین باده خورد» هم «چنین باده‌ای (با این کیفیت) بخورد» معنی می‌دهد، هم موهم این نکته است که «با این وضع (احتمالاً علنی و در انتظار) باده بخورد».

۸. ص ۱۰۰۷ «چه شود گر من و تو چند قحج باده خوریم / باده از خون رزان است، نه از خون شماس» در توضیح بیت نوشته‌اند: «چه شد؟ = چه شود؟ ماضی مطلق به جای مضارع التزامی؛ فعل شد به معنای شود از دیرباز بسیار به کار رفته است...» و سپس حدود یک صفحه را به توضیح این مورد اختصاص داده‌اند.

از ابتدای چاپ این کتاب با بعضی دوستان بر سر «حجم زیاد» این کتاب بحث داشتم و اتفاقاً معتقد بودم که چهار جلد برای شرح دیوان حافظ زیاد نیست. (همان گونه که کسی به حافظ نامه که دو جلدست و نیمی از دیوان را در بردارد، اشکال نکرد) ولی در عین حال معتقدم، می‌شد در همین کتاب بعضی موارد را حذف کرد و آسیبی به آن نرساند. از جمله همین موردست که گویا اساساً محل این بحث در اینجا نبود، چه اصلاً در بیت مزبور، سخنی از «چه شد» نیست و در متن بیت «چه شود» آمده و با این مقدمات این توضیحات در ذیل این بیت موضوعیت نداشت.

۹. ص ۱۰۰۸ در توضیح پایانی این غزل (روزه یکسو شد و عید آمد و دلها برخاست) آمده: «عده‌ای آن را از حافظ نمی‌دانند... در حافظ به سعی سایه هم نیامده، و نیز در دفتر دگرسانیها از سلیم نیساری» در ادامه نیز به درستی افزوده‌اند: «اما در هر حال نشانهایی از شیوه و طرز تکلم حافظ دارد».

توضیحاً عرض می‌شود که چنین نیست که این دو بزرگوار به کلی از این غزل صرف نظر کرده باشند و سایه در ضمن «غزل‌های مشکوک» (ص ۶۱۰) و جناب نیساری نیز در بخش «پیوست‌ها» (ص ۴۶۵) نقلش کرده‌اند و همان طور که تأمل فرموده‌اند، اتفاقاً از بهترین غزل‌های مشکوک حافظ است و حاوی نکات و اشارات حافظانه است.

۱۰. ص ۱۱۱۸ در توضیح پایانی غزل «برو به کار خود ای واعظ این چه فریادست...» توضیح

داده‌اند که رشید یاسمی و مینوی و خانلری آن را سروده سلمان می‌دانند و بعد توضیح داده‌اند که در دیوان سلمان چاپ مشفق و عباسعلی وفایی نیامده و افزوده‌اند: «البته با اسلوب حافظ مو نمی‌زند».

توضیح آنکه کسان دیگری (مانند مرحوم هروی) نیز چنین اشتباهی را مرتکب شده‌اند و آن را در دیوان سلمان نیافته‌اند. دلیلش احتمالاً اینست که ایشان آن را در ضمن غزلیات او می‌جسته‌اند و طبعاً نیافته‌اند؛ این غزل در ضمن مثنوی جمشید و خورشید سلمان درج است و احتمالاً اینان در مثنوی‌ها به دنبال این غزل نمی‌گشته‌اند. در چاپ عباسعلی وفایی نیز در ص ۷۰۷ (انتشارات سخن، ۱۳۸۹) درج است. بیت حاوی تخلص هم به جای «برو فسانه مخوان و فسون مدم حافظ»، «فسون مدم بسیار» ضبط است و مجموعاً نباید تردیدی در انتسابش به سلمان روا داشت. البته باید بیفزاییم که اینها همه حکایت از امانت‌داری ایشان است و گرنه فراوان دیده‌ام که عده‌ای از «محققان» در امثال این مورد، تنها به ذکر اینکه مثلاً، «این شعر از فلانی‌ست» بسنده می‌کنند و به روی خود نمی‌آورند که این کشف متعلق به دیگران بوده است.

۱۱. ص ۱۱۱۹ «بیا که قصر امل سخت سست بنیادست...»

گویا خواجه در این بیت نظری به عبارت / حدیث «قصر املکم» (آرزوهای خود را کوتاه کنید) داشته، که ظاهراً از دید شارحان پنهان مانده است.

۱۲. ص ۱۱۳۸ «چشمِ جادوی تو خود عینِ سوادِ سحرست / لیکن این هست که این نسخه سقیم افتادست» صورتِ بالا ضبط قزوینی و خانلری (و بسیاری چاپ‌های دیگر) است. ولی گویا عیوضی که «لیکن آن هست که این نسخه...» و یا سایه که «لیکن این هست که آن نسخه...» آورده‌اند، با عدم تکرار کلمه «این» شعر حافظ را اوجی بیشتر بخشیده‌اند. گویا دعوی «سوادِ سحر / سحر» به ادیبان اجازه نداده که توجه بیشتری به ضبط بیت کنند.

۱۳. ص ۱۱۴۴ «آنکه جز کعبه مقامش نبد از یاد لب / بر در می‌کده دیدم که مقیم افتادست» گفته‌اند «به نظر می‌رسد بیت نظری به داستان شیخ صنعان دارد که به جای کعبه به می‌کده ...رفت». بی‌آنکه در صحت این قول تردید کنم، می‌افزایم: گویا نیازی نیست که الزاماً آن را در اشاره به شیخ صنعان بدانیم و می‌بندارم اگر آن را وصف حال خود شاعر فرض کنیم، معنی مؤثرتر خواهد بود. اگر غزل را یکبار دیگر هم بخوانیم، خواهیم دید که تماماً وصف الحال خود شاعرست و نیازی نیست پای شیخ صنعان را به قصه باز کنیم. کما اینکه این بیت، قبل از بیت آخرست که گفته: حافظ دلشده را با غمت ای جان عزیز / اتحادی‌ست که در عهد قدیم افتاده‌ست.

۱. این عبارت از قول حضرت علی ع («رحم الله امرء علم نفسه خطاهه إلى اجله و فبادر عمله و قصر أمله» غررالحکم و درر الکلم آمدی، ص ۲۱۹، ج ۲، به کوشش سید هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ: تهران، ۱۳۷۸) و نیز لقمان روایت شده است.

۱۴. ص ۱۱۴۶ «در هجرِ تو گر چشمِ مرا آب نمآند / گو خونِ جگر ریز که معذور نمانده‌ست» معنی نشده. بیتِ ظاهراً نیازِ چندانی به معنی ندارد، ولی «معذور نمانده‌ست» بی‌نیاز از معنی نیست. جنابِ قیصری در شرحِ سودمند خویش چنین نوشته است: «اگر در هجرِ تو آنقدر بگیریم که اشک در چشمانم باقی نماند، معذور نیستم بگویم دیگر برایِ گریستن اشکی در چشمم نمانده است، خونِ جگر که هست؛ خون باید گریست. نکته ۱- ضبط قزوینی - غنی: "مرا آب روانست". سایه این ضبط را تحریف "آب روان نیست" می‌داند که مقبول به نظر می‌رسد» (یک نکته ازین معنی، ج، ۱، ص ۱۳۲) هروی نیز کم‌وبیش چنین معنایی کرده: «گرچه خونِ جگر ریختن به جای اشک دشوار است اما دیگر عذر و بهانه‌ای برایِ جلوگیری از این کارِ دشوار نداری. اشک تمام شده و از ریختن خونِ جگر ناگزیری. معذوریتی که داشتی دیگر معتبر نیست» (هروی، ج ۱، ص ۲۳۷)

۱۵. ص ۱۱۵۴ «دی وعده داد وصلم و در سر شراب داشت / امروز تا چه گوید و بازش چه در سرست» مرقوم داشته‌اند: «در سر شراب داشت: شراب در سر به جای "مستی" یا "خمار"، بیانی است نامتعارف یا به تعبیرِ دیگر تصرفی است در هنجار زبان، که غرض از آن، علاوه بر افزایشِ قدرتِ اطلاع‌بخشی (information)، ارائهٔ تصویری است از کاسهٔ سر به عنوانِ کاسهٔ شراب به منظورِ مبالغهٔ بیشتر...».

بدون تردید در صحتِ سخنان ایشان می‌افزایم: این ترکیب منحصر به خواجه نیست و در متون شواهد متعدّد دارد. شاید مشهورترینش در گلستانِ سعدی در ضمنِ حکایتِ قاضی همدان (باب پنجم) درج است: «فی‌الجمله، شبی خلوتی میسر شد و هم در آن شب شحنة را خبر. قاضی همه‌شب شراب در سر و شباب در بر، از تنعمِ نخفتی و به ترنمِ گفتی...» (گلستانِ سعدی، چاپ یوسفی، ص ۱۴۶)

۱۶. ص ۱۱۶۹ «المنّة لله که در میکده بازست / زان رو که مرا بر در او روی نیازست» تنها به این نکته بسنده کرده‌اند که «محمد امین ریاحی غزل را از حافظ نمی‌داند». ولی توضیح بیشتری نداده و سیزده صفحه را به شرحِ این غزل اختصاص داده‌اند. استاد ریاحی با آن نبوغِ سرشار چندین غزلِ دیگر را نیز از حافظ ندانسته‌اند، که تحقیقاتِ بعدی صحتِ حدسیات ایشان را تأیید کرد. این غزل نیز قطعاً از حافظ نیست و در دیوانِ «حیدر بقال شیرازی» (ص ۷۵) درج است و مصححِ فاضلِ دیوانِ اخیر، نخستین بار این نکته را سال‌ها پیش در نشرِ دانش نوشت. در دیوانِ بیتِ آخر به صورتِ «ای مجلسیان سوزِ دل حیدرِ مسکین...» درج است. غزل نیز چنگی به دل نمی‌زند و از متوسط‌های حافظ نیز پایین‌ترست.

۱۷. ص ۱۱۸۹ «سپهرِ برشده پرویزی ست خون‌افشان / که ریزه‌اش سرِ کسری و تاجِ پرویزست» در توضیح و توجیه «سپهرِ برشده» (و نه «سپهرُ برشده») شواهدی ارائه کرده‌اند که این ترکیب در آن نیست و همگی مترادفند. (سپهرِ بلند، چرخِ بلند، بلند چرخِ کبود، برشده پیکر) ولی در شعرِ

کمال اسماعیل دقیقاً همین ترکیب آمده: «نیافت گنج نظیر تو در مطاوی خویش / سپهر برشده هرچند گرد خود برگشت» (دیوان، ص ۳۲۷)

۱۸. ص ۱۲۰۳ «حافظا، ترک جهان گفتن طریق خوشدلی ست / تا نپنداری که احوال جهان داران خوش است» درباره «تا»ی پایانی توضیحی نداده‌اند ولی شاید برای بعضی خوانندگان روشن نباشد که این «تا» در این مصراع، یعنی «زنهار تا...»، «هشدار تا...». همان گونه که خود خواجه در جای دیگر فرموده: «دورست سر آب ازین بادیه هشدار / تا غول بیابان نفریبد به سرابت». نیز «زان سوی مرحله مرگ هزاران خطرست / تا نگویی که چو عمرم به سر آمد رستم»

۱۹. ص ۱۲۳۴ «در مجلس ما عطر میامیز که ما را / هر لحظه ز گیسوی تو خوش بوی مشام است» هیچ توضیحی پیرامون این بیت نیامده است. در حافظ قدسی و تصحیح قریب و نیز چاپ جلالی نایینی و وصال نورانی ضبط بهتری آمده که سایر مصححان از آن غفلت کرده‌اند: «...که جان را». این ضبط هم از تکرار «ما» پرهیخته است و هم این که ترکیب «مشام جان» خیال‌انگیز ترست.<sup>۱</sup> نیز در حافظ به سعی سایه مصراع دوم «هر دم ز سر زلف تو...» ضبط است که جناب راستگو هم از وی تبعیت کرده و در توضیح چرایی این برتری نوشته است: «هر دم ز سر زلف» از «هر لحظه ز گیسو» ق، خ، ن از این روی بهتر است که هم موسیقی روان‌تر و زیباتری دارد و هم دم با «بوی» و «مشام» ایهام تناسب. (حافظ راستگو، ص ۷۳)<sup>۲</sup>

۲۰. ص ۱۲۸۱ «لعل سیراب به خون تشنه، لب یار من است / وز پی دیدن او دادن جان کار من است» در شرح بیت آمده: «لعل - خون: برخی شارحان در بیان رابطه لعل و خون بر قولی شاذ اتکا کرده‌اند که لعل را برای شفاف شدن در جگر می‌گذارند، در حالی که لعل و نیز عقیق (که هردو همانند و هم‌رنگ‌اند) گاه در شعر به گونه‌ای وصف می‌شود که گویی سرخی‌اش همان خونی است که از عاشق خورده است؛ سعدی: لبت به خون عزیزان که می‌خوری لعل است / تو خود بگویی، که خون می‌خوری، حلال است این؟»

گویا آغازگر این نزاع‌ها حرف سودی بسنوی بود، در شرح بیت «گویند سنگ لعل شود در مقام صبر / آری شود ولیک به خون جگر شود» و پس از آن بحث‌های فراوانی پیرامون صحت این ادعا (که لعل را برای رنگ گرفتن در جگر می‌گذاشته‌اند) شکل گرفت ولی ظاهراً دلیلی متقن برای این مدعا ارائه نشد.

مرحوم هروی در پاسخ به جناب راستگو، در مقاله‌ای به بیتی از خواجه استناد جست که در صورت صحت می‌تواند سند نسبتاً محکمی برای این مدعا باشد: به خون دل قناعت کن که دائم سرخ‌رو باشی / که از خون جگر سیراب شد لعل بدخشانی. (حاشیه بر حاشیه، حسینعلی

۱. از ۳۳ نسخه قرن نهمی نیز نوزده نسخه حاوی این ضبط است، در مقابل ۱۴ نسخه‌ای که «ما را» دارند.

۲. ۱۱ نسخه نیساری این ضبط را نمایندگی می‌کند.

هروی، نشر دانش، مهر و آبان ۱۳۶۹، شماره ۶۰، ص ۸۳. ایشان منبع خود برای انتساب این شعر را «دیوان، ص ۱۲۳» ذکر کرده و اطلاع بیشتری به دست نداده‌اند، کوشش نگارنده برای یافتن این بیت در دیوان خواجو (و یا هر منبع دیگری) بی‌نتیجه بود)

ادامه دارد....

### سایر منابع

- حافظ برتر کدام است؟. رشید عیوضی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.
- دفت‌ر دگرسانیهای حافظ. دکتر سلیم نیساری. دو جلد، تهران: فرهنگستان ادب فارسی، ۱۳۸۵.
- دیوان حافظ. به سعی سایه، چاپ پانزدهم، تهران: کارنامه، ۱۳۹۰.
- دیوان حافظ. به کوشش محمد راستگو، تهران: نی، ۱۳۸۹.
- دیوان حافظ. به تصحیح رشید عیوضی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵.
- دیوان حافظ. پرویز ناتل خانلری، دو جلد، چاپ سوم، تهران: خوارزمی، جلد اول بی‌تا، جلد دوم: ۱۳۷۵.
- دیوان حافظ. با تصحیح و تحقیق و مقدمه دکتر محمدرضا جلالی نایینی، دکتر نورانی وصال، تهران: سخن، ۱۳۷۲.
- دیوان حافظ. به اهتمام دکتر یحییی قریب، تهران: صفی‌علی‌شاه، چاپ دوم، ۱۳۵۴.
- دیوان حیدر شیرازی. سیدعلی میرافضلی، تهران: کازرونیه، ۱۳۸۳.
- دیوان رفیع‌الدین لنبانی. به کوشش تقی بینش، تهران: پاژنگ، ۱۳۶۹.
- دیوان کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی. به اهتمام حسین بحر العلومی، تهران: دهخدا، ۱۳۴۸.
- شرح شوق. سعید حمیدیان، پنج جلد، تهران: قطره، ۱۳۹۲.
- شرح غزل‌های حافظ. حسینعلی هروی، (چهار جلد) تهران: نشر نو، چاپ ششم، ۱۳۸۱.
- یک نکته از این معنی (شرح دیوان حافظ). ابراهیم قیصری، دو جلد، تهران: جامی، ۱۳۹۳.